

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم

### چگونگی سیر جلسات ختم مفهومی مدرسه تزکیه و تعلیم

می خواهیم کلاسمان را با توسل شروع کنیم و به همین ترتیب هم ادامه دهیم. روز چهارشنبه روز میهمانی چهار امام معصوم هست. امام موسی کاظم، امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام. اگر روز را چهار بخش کنیم و فرض کنیم که بخش صبح مربوط به امام موسی کاظم علیه السلام، پیش از ظهر و ضحی مربوط به امام رضا علیه السلام و بعد از ظهر به امام جواد علیه السلام و بخش پایانی آن به امام هادی علیه السلام تعلق دارد. جلسه ما که بعد از ظهر برقرار است خوب است که با توسل به حضرت جواد الائمه شروع کنیم و کلا این جلسات را جلسات امام جواد علیه السلام بشناسیم و ان شاء الله که به برکت صلوات بر محمد و آل محمد همه مان اهل جود و تقوا بشویم.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد و عجل فرجهم

در رویکرد جدید کلاس ختم مفهومی قرآن، سوره های قرآن (به ترتیب سوره های کتاب فهم قرآن- جزء سی) از منظر دوره های رشد مورد مطالعه قرار می گیرد. به علت اینکه مخاطب مدرسه تزکیه و تعلیم در محدوده دوره دوم و سوم رشد است بنابراین قصد داریم سوره ها را از منظر خیرگزینی و حسن گزینی مورد مطالعه قرار دهیم.

البته در ابتدا سوره ها را از منظر فرآیند خیر بررسی می کنیم. زیرا به لحاظ سطوح رشد حسن و حسن گزینی نسبت به خیر بالاتر است به همین علت هم مؤلفه های نسبت به مؤلفه های خیر کمی نامأنوس تر است. اگر رشد افراد به درستی طی بشود قاعدتاً باید در دبیرستان وارد دوره ی حسن و حسن گزینی شوند ولی نوعاً این اتفاق نمی افتد و در مواجهه با دانش آموزان دبیرستانی تسلط به بحث خیر و مؤلفه های خیر برای نوشتن طرح درس کفایت می کند.

البته باید به این نکته توجه جدی داشته باشیم که ما نمی خواهیم سوره ها را از این منظر مطالعه کنیم که چطور باید به بچه ها ارائه کنیم، بلکه از این جهت مطالعه می کنیم که این سوره ها را از منظر فرآیند خیر چطور وارد زندگی مان کنیم. لذا حتماً و به طور طبیعی خروجی این روش مطالعه این خواهد بود که چطور به سنین مختلف می توان سوره آموخت (ولی ما سوره را از اول برای این نتیجه نمی خوانیم و اولویت بعدی ما است). چون اساساً غیر از این حالت به خروجی نمی رسد. اگر کسی با سوره ها به عنوان متنی برای دریافت هدایت مواجه نشود، از آن استفاده لازم را نمی توان ببرد.

### مقدمه ای در باب توضیح رشد و بلوغ و ارتباط این دو

بین رشد و بلوغ نسبتی وجود دارد. یک مفهوم "طول زندگی" و یک مفهوم "رشد" وجود دارد. خروج از ظلمات به سمت نور در قرآن (یخرجهم من الظلمات الی نور) مربوط به رشد مراتب انسان است. این رشد مراتب انسان در بستر زندگی و در طول زندگی اتفاق می افتد.

برای زندگی انسان دو نوع حیات تعریف شده است، حیات اخروی و حیات دنیوی. منظور از حیات اخروی زندگی پس از مرگ نیست بلکه زندگی آخرت محور است. ما یک "دار دنیا" داریم<sup>۱</sup> و یک "دارالآخره". "دارالآخره" مربوط به نشئه آخرت و پس از مرگ است. افراد در دنیا که زندگی می‌کنند می‌توانند حیات دنیوی و اخروی داشته باشند. حیات اخروی به این صورت است که هر چه از زمان می‌گذرد و دوره‌های زندگی انسان در دنیا طی می‌شود انسان به واسطه ولایت الله، خروج از ظلمات به نور پیدا می‌کند و در صراط مستقیم قرار می‌گیرد. در حیات دنیوی به واسطه ولایت طاغوت انسان از صراط مستقیم خارج می‌شود و به جای مسیر هدایت در مسیر ضلالت قرار می‌گیرد.

در بحث سبیل طاغوت، آن صیوریت و تحولی که در انسان قرار است اتفاق بیفتد (وَالِیَ اللّهِ الْمَصِیْرُ) این سیر به جای اینکه به طرف "رشد" باشد به طرف "غی" هست و منافی است که افراد دنبال می‌کنند منافع غیرحقیقی است و در واقع ضرر و خسران است. این افراد اصحاب نار هستند که حیات دنیوی دارند.

«رشد» خروج از ظلمات به سمت نور است که به واسطه ولایت الله و در بستر حیات اخروی برای انسان اتفاق می‌افتد و انسان به واسطه هدایت به طرف رشد حرکت می‌کند. ظلمات هم دارای مراتب است و انسان به هر اندازه که از ظلمات خارج شود به نور ملحق می‌شود. عقل مثل نور است، هر چه انسان بتواند با هوای نفس مقابله کند بیشتر می‌تواند از عقل استفاده کند. میزان عقل ثابت است، اما به نسبت مقابله با هوای نفس (خارج شدن از ظلمات) بیشتر از عقل می‌توان استفاده کرد. در طول زندگی که دوره‌هایی برای ما رقم می‌زند باید مراتب رشد در ما اتفاق بیفتد. (مثل دوره رسیدن به تکلم، دوره رسیدن به فکر، دوره رسیدن به عقل و...)»

«بلوغ» انسان شامل دوره‌های تأدیب، ادب، بلوغ عاطفی، بلوغ لبّی، بلوغ رهبری می‌باشد. بلوغ از ریشه «بَلَغَ»، یعنی رسیدن است (باید رفت تا رسید). دوره های بلوغ مراحل اند، یعنی باید یک دوره را پشت سر بگذاریم تا به دیگری برسیم.

مراتب رشد باید در مراحل بلوغ محقق شوند. مراحل بلوغ به جز رویکرد قرآنی و دینی و اسلامی، در روانشناسی غرب هم معنی دارد، مثلاً فرض کنید یک آدمی که دین ندارد و در جامعه‌ای غیر اسلامی و در خانواده‌ای که دور از تمدن هم نیست زندگی می‌کند. این آدم همینطور که رشد می‌کند در یک سنی زبان باز می‌کند، در یک سنی هم می‌تواند مقصودش را تا حد قابل قبولی به دیگران منتقل کند (این اتفاقات بطور طبیعی می‌افتد). در یک سنی هم اطلاعاتش در حدی می‌شود که می‌تواند به دیگران انتقال دهد و می‌تواند اطلاعات دیگران را دریافت کند. بزرگتر که می‌شود و بیشتر رشد می‌کند به یک سنی می‌رسد که یاد می‌گیرد قوانینی وجود دارد که ملزم به رعایت این قوانین است تا زندگی راحتی داشته باشد و بهتر است حقوق دیگران را رعایت کند تا حقوقش را رعایت کنند. و بعد به سنی می‌رسد که می‌خواهد جایگاهی در جامعه داشته باشد. بیشتر که رشد می‌کند ممکن است رهبری یک جایی را به عهده بگیرد یا مثلاً رئیس جمهور شود یا... این مسیر طبیعی زندگی انسان است که به آن مراحل بلوغ می‌گوییم. (به غیر از رویکرد قرآنی، اشتباهاً به این مراحل رشد می‌گویند). ما به این مراحل رشد نمی‌گوییم بلکه اینها فقط جسم و قالب رشد است. مراحل بلوغ مانند ظرفی است که رشد باید در آن محقق شود. و رشد در بستر دوره های بلوغ اتفاق می‌افتد.

رشد یعنی انسان از تاریکی خارج شود و خداوند برایش ظهور بیشتری پیدا کند.

<sup>1</sup> توضیح اینکه دار دنیا همین دنیا است که در آن زندگی می‌کنیم. اما حیات دنیا یا حیات دنیوی، زندگی به سبک دنیاست. در دنیا باید حیات اخروی داشت.

وقتی بلوغ و طول زندگی ظرف تحقق رشد به معنای رسیدن به نور قرار بگیرد خود این ظرف هم حال دیگری پیدا می‌کند. ظرفی که در آن لجن ریخته شده باشد فرق می‌کند با ظرفی که در آن آب حیات ریخته که نوشیدنش باعث عمر جاودان می‌شود. مثلاً دوره سوم که ظرف تحقق حُسن است حاصلش بلوغ عقل می‌شود. بلوغ عاطفی هم حاصلش ایثار و از خودگذشتگی است. در صورتی که در مدل غیر قرآنی، این دوره را، دوره‌ی مطرح کردن خود در اجتماع می‌گویند. (مثل تبلیغاتی که می‌گویند "دیده شوید"، این تبلیغات دنیایی هستند).

طول دوره های رشد ثابت نیست، اصطلاحاً گفته می‌شود هفت سال اول یا هفت سال دوم، ولی ممکن است دوره اول چهار یا پنج ساله طی شود و دوره دوم چهارده - پانزده سال طول بکشد. وقتی در مراحل بلوغ، رشد اتفاق نیفتد مصداقش می‌شود آیه 20 سوره حدید (اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَعْفَرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ). بسترهایی که در این آیه بیان شده بسترهای خوبی هستند ولی باید رشد در آنها محقق شود.

وضعیت بچه به طور طبیعی ابتدا وضعیت «لعب» است. لعب یعنی تکرار. مثلاً یک قصه را برای بچه پنج بار هم تکرار کنیم خسته نمی‌شود، زیرا هدف مشخصی ندارد. برای بچه در دوره اول این وضعیت منفی نیست ولی اگر یک آدم بیست ساله یک چیز را تکرار کند و دچار لعب شود این وضعیت منفی است. مرحله بعد «لهو» است. لهو یعنی هدفش لذت است. مثلاً می‌پرسند چرا اینکار را کردی؟ می‌گویند "دوست دارم". لهو بستری برای دوره دوم است و برای این دوره خوب است.

مرحله بعد «زینت» است. اگر در دوره سوم حُسن روی زینت سوار بشود خوب است و گرنه افراد دچار خودنمایی می‌شوند. (مثلاً دخترها در این دوره علاقه به زیبایی دارند و پسرها علاقه به خوش هیكل بودن دارند). «تفاخر» هم برای دوره بلوغ عاطفی است که فرد به خود افتخار می‌کند و می‌خواهد جایگاهی در جامعه داشته باشد. «تکاثر» برای دوره بلوغ لَبّی است که فرد می‌خواهد در جامعه مسئولیت پیدا کند و علی القائده باید اولواالباب شده باشد. تکاثر در این دوره که فرد به دنبال کثرت و زیادی است می‌تواند بستری برای رشد باشد.

کلید واژه های رشد، طیب، خیر، حسن، ایمان، صدق و ولایت است. ما الان داریم خیر را بررسی می‌کنیم. دوره دوم رشد دوره‌ای است که خیرگزینی باید در آن محقق بشود. و طی شدن درست دوره دوم رشد به معنای خیرگزین شدن فرد در این دوره است. و ما داریم مؤلفه‌های فرایند خیر را بررسی می‌کنیم. یعنی اگر یک نفر بخواهد خیر را که یک حقیقت مراتبی است را در خود محقق کند در طول آن دوره چه فرایندی را باید طی کند که خیر در او محقق شود.

## فرآیند خیر

معنای خیر در کتاب معنا شناسی خیر: «خیر نفعی است که با مقایسه دو یا چند چیز بر اساس اولویتی ترجیح داده می‌شود». یعنی نفع، مقایسه، اولویت و ترجیح مؤلفه های معنانشناسی و چپستی خیر هستند، و این مؤلفه‌ها محدوده خیر را تعیین کرده‌اند.

در کتاب فرآیند شناسی خیر، خیر را به صورت فرآیندی بررسی کرده است. «خیر امری تفصیل یافته است که نسبت به سایر امور دارای ترجیح عقلی است و پس از تعیین با معیارهای عقلی گزیده شده و به مقام تحقق نائل می‌آید. اینطور هم می‌توان معنی کرد: «خیر امری است تفصیل یافته بر اساس آیه های قرآن که بر اساس معیار حق ترجیح یافته و پس از معلوم کردن دقیق آن گزیده

شده و عینیت می یابد.» مؤلفه های خیر در این تعریف تفصیل، ترجیح، تعیین، گزینش و تحقق است. (ما این مؤلفه ها را باید در سوره ها پیدا کنیم).

امر تفصیل یافته می تواند ذهنی یا در خارج باشد. اگر این امر تفصیل یافته امری در ذهن باشد تحقق و عینیتش هم در ذهن است. اما اگر در خارج باشد تحققش عینی است. ترجیح عقلی بیانگر این موضوع است که هر خیری نسبت به انسان و قوای تشخیصی او مطرح است و در هر خیری نوعی ترجیح عقلی در مقایسه با سایر امور وجود دارد. تعیین و گزیده شدن لازمه‌ی معنای خیر است و اصل کلمه‌ی خیر را تشکیل می دهد. این مسئله خیلی مهم است که بدانیم که خیر فقط تا مرحله تشخیص نیست بلکه معلوم کردن مختصات و انتخاب کردن هم از اجزای اصلی معنای خیر است و جزو لوازم معنای خیر نیست.

### مؤلفه های اصلی و اساسی خیر عبارتند از :

- ✓ امری تفصیل یافته: امر تفصیل یافته می تواند موضوعی ذهنی، مسئله ای فکری، برنامه‌ای برای زندگی و یا شیئی خارجی باشد. در این صورت خیر با توجه به آن امر در درون انسان و بیرون قابل تحقق است.
- ✓ ترجیح عقلی (ترجیح بر اساس عقل): ممکن است بر اساس توجه به امور فطری، احکام شرعی و یا مشورت با عقلا و ... حاصل شود. (ترجیح این است که بتوانیم بگوییم این بهتر است یا آن). برای ترجیح دادن باید مینا داشته باشیم تا بتوانیم اولویت بندی کنیم.
- ✓ تعیین: بر اساس علم و آگاهی و باور به صحت تفصیل و ترجیح اتفاق می افتد. در این صورت گزینه مورد ترجیح کاملاً معلوم می باشد و توسط شارع، حکم به باید و نباید آن امضا می شود.
- ✓ گزینش: پس از ترجیح و تعیین و در واقع نزول حکم باید و نباید، میل یافتن و گرایش یافتن و طلب کردن آنچه معلوم است، گزینش فرد را محقق می سازد. گزینش یعنی مشخص شده این کار برایم خوب است و باید انتخاب کنم. گزینش اراده است. یعنی من اراده می کنم این کار را انجام دهم. خیر زمانی اتفاق می افتد که انجام بشود، نه اینکه فقط تشخیص داده شود.
- ✓ تحقق: محصول گزینش عاقلانه، تحقق گزینشی با عقل انتخاب شده است. در تحقق موضوع حفظ عمل بسیار اهمیت دارد. طبیعی است که اگر مسئله ذهنی باشد در درون فرد محقق می شود و اگر مسئله‌ای خارجی باشد در عینیت تحقق می یابد.

ضرر، سوء، شر، فتنه، کلمات مقابل خیر در قرآن هستند. «فتنه»، نقطه مقابل تفصیل است که مقدمه خیر است؛ یعنی تشخیص نادرست خیر. «شر» مقابل ترجیح و تعیین و گزینش است که لازمه خیر است. یعنی انتخاب گزینه‌ای که بهترین گزینه نیست. که وقتی عینیت پیدا می کند-درحالیکه نباید- سوء می شود. «سوء» یعنی تحقق غیر خیر، جلوه بد. «ضرر» یعنی منشاء اولیه که نفع است، حقیقی نباشد. مثلاً خداوند که همه چیز به دست اوست ما آنها را از خدا نبینیم.<sup>2</sup>

مالک نفع و ضرر خداست. یعنی خداوند هم ضرر می زند هم نفع می رساند. اگر آدم مبدأ تمایزش الهی نباشد و نفع را بر اساس آن چیزی که خدا می خواهد دنبال نکند تولید ضرر می کند. (یعنی نفع حقیقی را تشخیص ندهد).

<sup>2</sup> برای مطالعه بیشتر ر.ک کتاب فرایند شناسی خیر بخش ساختار خیر بر اساس کلمات مقابل آن

هر انتخابی که بر اساس حکم خداوند نباشد حتماً شر است. یکی از مؤلفه های خیر اولویت بر اساس حکم خدا است. در کتاب معنائشناسی خیر آمده است که: « خیر نفعی است که در مقایسه بین دو یا چند چیز بر اساس اولییتی ترجیح داده می شود، در صورتی که آن اولویت حکم خدا باشد آن نفع حقیقی خواهد بود و گرنه نفع غیرحقیقی است. شر، انتخاب نکردن بهترین نفع و ترجیح گزینه های غیر خیر را گویند که معادل انتخاب ضرر است.»

ممکن است کسی در موقعیتی قرار می گیرد و سریع کار خیری انجام دهد و بدون اینکه همه ی فرآیند خیر را در ذهنش طی کند، از اول به تحقق برسد، علت این است که این فرد خیرگزین شده است. ولی در اکثر مواقع بهتر است که فرآیندهای خیر طی شود. بزرگان عالم هم به تمام جزئیات توجه داشتند. مثلاً یک مجاهد در جبهه با تمام وجود دارد جانش را نثار می کند، این مجاهد حتی اگر نمازش هم قضا شود ایرادی ندارد. ولی وقتی این مجاهد امیرالمؤمنین (ع) است گونه ای دیگر است. وسط جبهه که همه دارند شمشیر می زنند وقتی حضرت علی (ع) نزد کسی رفتند تا آب بخورند، آن فرد مقداری عسل درون کاسه آب ریخت و حضرت وقتی آب را سر کشیدند فرمودند عسل اش برای یمن بود. این عمل یعنی ایشان در آن موقعیت جنگ هم به جزئیات توجه کردند و حتی از آن فرد تشکر کردند.

اگر فردی را به یک کاری مجبور کنند فرآیندهای قبل از تحقق صورت نمی گیرد و فقط عمل انجام گرفته است که این کار خیر نیست.

## سوره مبارکه حمد

بسم الله الرحمن الرحيم (1)

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (2) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (3) مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (4) إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (5) اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (6) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (7)

- سوره حمد، سوره زیبا و دوست داشتنی است که فرق های خاصی با سوره های دیگر دارد و در روایات آمده که این سوره دو بار نازل شده است. «بسم الله الرحمن الرحيم» در این سوره یک آیه مستقل است.
- سوره حمد تنها سوره ای است که خواندن آن واجب است به علت اینکه نمی توان نماز را بدون سوره حمد خواند. هر انسانی در طول زندگی اش یک عدد قابل توجهی سوره حمد می خواند.
- این سوره فاتحه کتاب و خلاصه قرآن است. اهل بیت علیهم السلام آموزش قرآن را با این سوره آغاز می کردند.
- بنظر می رسد رشد آدم ها با فهمی که از سوره حمد در نماز پیدا می کنند می تواند محک بخورد. یعنی هر کس که می خواهد بفهمد چقدر رشد کرده، می تواند ارزیابی کند که فهم امروزش از سوره حمد با فهم سال قبل اش از سوره حمد چقدر تفاوت کرده است. مثلاً یک زمانی توجه انسان به برخی آیات بیشتر می شود، مانند نماز امام زمان (ع) که "ایاک نعبد و ایاک نستعین" را تکرار می کنیم و یا امام سجاد (ع) "مالک یوم الدین" را اینقدر تکرار می کردند تا از حال می رفتند.

- می‌توان سوره را از منظر آیات آن مورد مورد بررسی قرار داد مثلاً یکبار کل سوره از منظر آیه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» بررسی کنیم و یکبار از منظر آیه «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»، و همینطور با آیات دیگر.

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- سوره با حرف «ب» آغاز شده است. یعنی شروع قرآن با مفهومی از وساطت است.
  - اسم در این آیه موضوعیت دارد. اسم آن حقیقتی است که به واسطه مواجهه با آن می‌توان به حقیقت پشت سر یا مُسَمَّی پی برد.
  - «اللَّهُ» اسم خاص خداوند است.
  - «الرَّحْمَنُ» و «الرَّحِيمُ» هر دو اسم‌هایی‌اند که مربوط به رحمت خداوند هستند. رحمت یعنی حقیقت از منظر نزول یا از منظری که این حقیقت جاری می‌شود و حیات می‌بخشد و افاضه فیض و افاضه وجود می‌کند.
- «رحمن» بر وزن فَعْلان است که در آن کثرت و گستردگی وجود دارد.
- «رحیم» بر وزن فَعیل است که در آن تَعین، خاص و ثابت بودن وجود دارد. (صفت مشبیه، صفت‌هایی هستند که در موجودی ثابت هستند).
- مفسرین و لغویون اعتقاد دارند که «رحمن» مربوط به رحمت خدا از حیث گستردگی اش است. (مثل «رحمتی وسعت کل شیء» در دعاها).
- گستردگی رحمت خداوند یعنی هر چه دارای «وجود» است چون شامل اسم «رحمن» خداوند است وجود دارد، اگر چیزی تحت اسم «رحمن» خداوند نباشد، نیست و وجود ندارد. هیچ شأنی از شئون هیچ شیئی نیست که شامل اسم رحمن خداوند نباشد. حد عالم، گستردگی رحمت خداوند است.
- «رحیم» رحمت بعد از هدایت است. سطحی از رحمت وجود دارد که اگر انسان در مسیر رشد قرار بگیرد شامل این رحمت می‌شود. (مجسم کنید عوالم مختلفی داریم که مثل دایره‌های بینهایتی روی هم سوار هستند، همه‌ی این عوالم و همه‌ی این گستردگی به واسطه اسم «رحمن» خدا به وجود آمده و هر موجودی در هر مرتبه‌ای که قرار دارد در همان مرتبه از رحمت رحمانی خداوند بهره‌مند است. اینکه انسان امکان بهره‌مندی از رحمت در مرتبه‌ی بالاتری را پیدا می‌کند این مربوط به اسم «رحیم» خداوند است. «رحیم» مربوط به بهره‌مندی رحمت پس از هدایت است. فقط کسی که حیات اخروی دارد از رحیمت بهره‌مند می‌شود.
  - در اسم‌های دوتایی مانند «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»، اسم اول درون، بِن مایه و جنس آن حقیقت و اسم دوم ظاهر آن حقیقت است. یعنی خداوند رحمن است که رحیم باشد. اصلاً خداوند جهان را خلق کرد تا شما را از رحمت‌های خاص خودش بهره‌مند کند. یعنی رحمانیت خدا که حاصل‌اش خلقت، وجود، مراتب و عالم و... است، برای رحیمیت خداوند است، برای اینکه در این مراتب وجود بالا برویم و از رحمت‌های بالاتری بهره‌مند شویم.
  - بنظر می‌رسد به علت اینکه موجودات مراتب ثابت دارند از رحیمیت خداوند نمی‌توانند بهره ببرند، چون رحیمیت برای این است که به مرحله بعد بروند و اگر توان این رفتن به مرحله بعد نباشد رحیمیت اینجا معنی ندارد. خداوند هدایت را برای همه‌ی موجودات گفته است ولی هدایت عام و هدایت خاص داریم و هدایتی که مخصوص انسان است هدایت خاصی است که اسم «رحیم» مربوط به این هدایت است. همه‌ی موجودات سیری را طی می‌کنند که سیر هدایتشان است. («الذی خلق فسوی و الذی قَدَر فهدی» آیه ۳ و ۲ سوره اعلی).

- اینطور نیست که از رحمانیت استفاده کنیم تا به رحیمیت برسیم، رحمانیت و رحیمیت قبل و بعد از همدیگر نیستند بلکه حالت عام و خاص دارند. اسم اول یعنی رحمان مانند هسته است و اسم دوم مانند پوسته و ظاهر است. به همین علت وقتی به «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» نگاه می‌کنیم، «رحیم» دیده می‌شود. (مانند اسم «غفور رحیم»). «رحیم» در ترجمه مهربان معنی شده است. وقتی ما این مهربان را کنار بزنییم، درونش یک غفور می‌بینیم که آثار بد به جا مانده از عملکرد ما را پاک می‌کند. یعنی اگر بخواهم این رحیمیت شامل حالم شود، آثار به جا مانده از عالم اجازه نمی‌دهد. بعد شما می‌بینید که این خدا غفور است و دارد محو اثر می‌کند چون رحیم است؛ تا من به این رحیمیت برسم آثار بد مرا پاک می‌کند. غفور برای ما ظرفیت ایجاد می‌کند و رحیم ما را شامل رحمت خاص خودش می‌کند.
  - آدم‌ها وقتی با خداوند کار دارند، با رحیمیت او کار دارند، چون رحمانیت خدا را عملاً نمی‌بینند. یعنی این سلامتی، خوردن خوابیدن، نشست و برخاست و ... را از خدا نمی‌بینند. می‌پندارند که اینها را که من دارم، نفس که می‌رود و می‌آید، با بقیه‌اش کار دارند.
  - «اسم» ناظر به نیاز ما است. وقتی من نیاز دارم که بالاتر بروم، فهمم از «اسم» هم بالاتر می‌رود. با این تعریف می‌توان گفت که ما با خداوند رحیمی مواجه هستیم که ما را رشد می‌دهد و بالاتر و بالاتر می‌برد.
- خداوند همه آنچه هست را آفریده و موجود کرده تا افاضه فیض کند. («إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ 54 فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ 55» سوره قمر). خداوند به قدری رحیم است، که می‌خواهد ما را به سمت خود بکشد.
- «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یعنی من «اسم» «الله» «رحمن» «رحیم» را واسطه قرار می‌دهم.
  - مفهوم «حمد» بروز حُسن است و حُسن، بروز حق است. وقتی حق جلوه می‌کند، حُسن می‌شود. به همین علت هرچه در عالم بروز دارد حُسن است و افراد حق‌بین همه چیز را زیبا می‌بینند.
  - «حمد»: «هو الثناء على الجميل الاختياري» (التحقيق)
  - حمد فقط مخصوص خداوند است به این دلیل که حق فقط برای خداست. هر حقی که جلوه کند برای آن حمدی است که برای خداوند است. حمد برای خداست یعنی هرچیزی را حمد کردید، یعنی خدا را حمد کردید چون همه چیز برای خداست.
  - از لوازم معنای حمد رؤیت و درک زیبایی است.
  - حمد دارای مراتب است.
  - موجودی که نتواند زیبایی را درک کند نمی‌تواند حمد کند.
  - «تسبیح» یعنی خداوند را از هرگونه نقص منزّه کردن. تسبیح صفت همه موجودات است چون در عمل نشان می‌دهند که خداوند بی‌عیب و نقص است. «قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ» یعنی همه موجودات تسبیح می‌کنند. (حمد برای همه موجودات نیست)
  - «تسبیح»، «حمد»، «تهلیل» و «تکبیر» دارای مراتب هستند و باید برای انسان متمایز باشند.
  - تسبیح گفتن هرچه درونی‌تر باشد، تسبیح حقیقی‌تر است.

- انسان رشد می‌کند، توان حرکت دارد، ارتباط برقرار می‌کند، این ویژگی‌ها یعنی دارد خداوند را تسبیح می‌کند، چه خودش متوجه این موضوع باشد چه نباشد. ولی حمد اینگونه نیست، باید حق را ببیند، تشخیص دهد و زیبایی اش را درک کند تا بتواند بروز دهد.
- «تهلیل» یعنی باید اولوهیت خدا را درک کرد. انسانها همیشه به دنبال چیزی هستند که عشق بورزند، که به آن «اله» می‌گویند. انسان باید بفهمد چیزی که شایستگی عشق ورزیدن تام و تمام داشته باشد وجود ندارد (لا اله). تنها حقیقتی که شایستگی عشق ورزیدن دارد خداوند است. (الا الله). مثلاً به اموات می‌گویند اهل لا اله الا الله .
- «تکبیر» مرحله‌ی بالاتری است. الله اکبر برای کسی است که فهمیده خداوند هیچ عیب و نقصی ندارد و زیبایی حق را هم دیده و درک کرده و بروز حسن داشته است، و بعد فهمیده است که هیچ چیزی جز خدا شایستگی عشق ورزیدن ندارد و بعد به این مرحله می‌رسد که الله اکبر!! ... خداوند این چیزهایی که گفتم نیست، بلکه چیز دیگری است. انسان باید عملاً این مراتب را طی کن و از سبحان الله شروع کند و به الله اکبر برسد.
- در قیامت به بعضی آدم‌ها می‌گویند حمد بگو، و آنها در جواب تسبیح می‌گویند، و همینطور در جواب تهلیل و الله اکبر هم تسبیح می‌گویند. علت این است که این افراد مرتبه‌شان در همان تسبیح مانده است. این مراتب را باید در دنیا طی کرد.
- انسانی که فقط بدی‌ها را می‌بیند جایی برای حمد برایش باقی نمی‌ماند. مثلاً وقتی حضرت زینب (س) در کربلا فرمودند «ما رأیت الا جمیلاً» اینطور نبوده که در بین زشتی‌ها زیبایی دیده‌اند، بلکه ایشان فقط زیبایی دیده‌اند. این نشان می‌دهد حضرت زینب(س) فقط حق را دیده‌اند و باطل ندیده‌اند. حق‌بینی در کربلا مصداق آیه 45 سوره انعام است «فَقَطَّعَ دَائِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». یعنی به جای جرم و جنایت قوم کافران، قانون نابودی اینها را می‌بینند. و بعد خداوند را حمد می‌کنند. ( در زشتی‌ها و بدی‌ها قانون خداوند را دیدن از نکات مهم «حمد» است.)

### اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

- «اَلْحَمْدُ» یعنی هر حمدی. هر حمدی با همه‌ی مراتبش برای الله است. بنظر می‌رسد با صفاتی که برای اسم «الله» آمده است می‌شود حمد را تفصیل داد.
- «رَبِّ الْعَالَمِينَ» یعنی خداوند بر همه آنچه که در عالم هست ربوبیت می‌کند. هر چیزی که وجود دارد خداوند دارد نقص هایش را برطرف می‌کند.

### الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

- بنظر می‌رسد «الرحمن الرحيم» در این آیه برای حمد است، یعنی خدایی که حمد فقط برای اوست رب العالمين و الرحمن الرحيم است.

### مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ

- «مالک» یعنی همه چیز متعلق به اوست. وقتی خداوند مالک است یعنی همه‌ی مملوکش وابسته به اوست. همه‌ی مالکیت‌هایی که ما داریم اعتباری هستند و ما مالکیت حقیقی نداریم. تنها چیزی که ما مالک حقیقی آن



هستیم تصاویر ذهنیمان است.) بعضی علما اعتقاد دارند که این کلمه، «مَلِک» است. در اینصورت یعنی مالکیتی که بروز حکم دادن هم دارد.

• خداوند مالک همه چیز است ولی در این آیه آمده مالک یوم الدین. یعنی مالکیت در یوم الدین در روز قیامت تجلی کامل دارد. که این خودش جای بحث جدا دارد.

تکلیف: چطور از سوره حمد برای تفصیل زندگیمان استفاده کنیم؟

و من الله توفیق